خاطره یی از کودتای ننگین 28 مرداد 1332 و عکس العمل «جمعیت آزادی مردم ایران شاخه قزوین»

صراف، مهدی

روز 25 مردادماه 1332 به وسیله‏ی اطلاعیه‏ی«جمعیت آزادی‏ مردم ایران»از دستگیری سرهنگ نعمت اللّه نصیری که ماموریت‏ اجرای قسمتی از کودتا را داشت،خبردار شدیم و هم‏چنین اطلاع پیدا کردیم شورای مرکزی جمعیت آزادی مردم ایران همراه با جبهه‏ی ملی‏ مردم را دعوت به شرکت در میتینگ ساعت 30/5 بعد از ظهر در میدان‏ بهارستان تهران نموده است.

شورای مرکزی مسوولین اجرایی شاخه‏یی قزوین در کم‏ترین مدت‏ ممکن تشکیل جلسه داده و به بررسی مساله و ارزیابی نیروهای ملی‏ برای مقابله با کودتاگران پرداخته و در نتیجه به این جمع‏بندی رسید که در قزوین اگر تنها نیروهای انتظامی موجود مستقر باشد،قادر به مقابله هستیم و اگر نیروی نظامی از سایر نقاط برای سرکوب به‏ قزوین اعزام شوند،به هیچ‏وجه با دست خالی توان درگیری رو در رو وجود ندارد.بنابراین به سه نفر از مسوولین اجرایی،سید ابو القاسم‏ مرتضوی،صاحب امتیاز روزنامه‏ی سنگر آزدی ارگان جمعیت در قزوین،مهدی زواره‏یی مسوول شورای فرهنگی و تبلیغات جمعیت و عضو شورای نویسندگان سنگر آزادی و مهدی صراف(نویسنده‏ی‏ مقاله‏ی حاضر»مسوول شورای ارتباطات و هماهنگی جمعیت و عضو شورای نویسندگان سنگر آزادی،ماموریت و اختیار داده شد که در مقابل اتفاقات غیر منتظره مشترکا از طرف جمعیت اتخاذ تصمیم کرده‏ و آن را به مورد اجرا بگذارند.این سه نفر بلافاصله تشکیل جلسه داده‏ و به بررسی مجدد و دقیق‏تر اوضاع پرداخته و نتیجه گرفتند که چون‏ قزوین بین تهران و استان گیلان،آذربایجان شرقی و غربی، همدان و کرمانشاه قرار گرفته که مراکز آن استان‏ها پادگان‏های‏ نظامی مستقر و تحت نظر مستشاران نظامی امریکا و شخص شاه‏ می‏باشد،لذا شهرستان قزوین از سه طرف در محاصره‏ی نظامی و آسیب‏پذیر است و در صورت درگیری به‏جز به شهادت رسیدن و زخمی‏شدن عده‏ی زیادی از اهالی مبارز و بی‏گناه قزوین،نتیجه‏ی‏ دیگری عاید نخواهد شد و از طرفی رسالت(جمعیت آزادی مردم‏ ایران)در مقابله با کودتا مطرح بود و نمی‏شد دست روی دست گذاشت‏ و تسلیم حوادث شد و از طرفی نیروهای مردمی وابسته به جمعیت، انفرادی و یا گروهی به دفتر جمعیت مراجعه و آمادگی خود را برای‏ مقابله با دشمنان ملت اعلام داشته و تقاضای اعلام برنامه و دستور کار داشتند.این شورای سه نفره در موقعیت بسیار حساس تاریخ قرار گرفته بود و با کوچک‏ترین اشتباه و اتخاذ تصمیم غلط،فاجعه‏یی رخ‏ می‏داد که خواهی نخواهی«نهضت خداپرستان سوسیالیست»که‏ تحت نام«جمعیت آزادی مردم»فعالیت می‏کرد،بایستی جوابگوی‏ تاریخ باشد و امروز بعد از 53 سال خوشحالم از این‏که با افتخار و سربلندی اعلام دارم که ما شورای سه نفری آن روز بهترین و عاقلانه‏ترین تصمیم سیاسی را گرفتیم،چون با بررسی همه جانبه به‏ این نتیجه رسیده بودیم که:

1-بخشی از روحانیت طرفدار کودتا و شاه است،چرا که آیت اللّه‏ کاشانی عضو سیاسی مطرح روحانیت با سمت ریاست مجلس شورای‏ ملی،زاهدی خائن را در مجلس شورای ملی به عنوان تحصن پناه داده‏ بود و دیگری از منبر مسجد شاه که وصل به رادیوی سراسری ایران‏ بود،فریاد می‏زد که زنبور عسل و موریانه هم شاه و ملکه دارند و دیگر بزرگان روحانیت هم ورود شاه خائن را تبریک گفتند.

2-حزب خائن توده هم طرفدار کودتا و شاه است،چرا که به‏ گفته‏ی شادروان مصدق،حزب توده‏ی ایران(توده نفتی)بود و متاسفانه از دو طرف هم برای حزب توده تبلیغ بزرگ‏نمایی می‏شد.از یک طرف روزنامه‏ها وایادی انگلیس و دربار در ایران که در داخل‏ مردم ایران را بترسانند و در خارج افکار عمومی جهانی را آماده‏ی‏ پذیرش کودتا کنند و از طرف دیگر روحانیت که هنوز بعد از چهل و پنج سال جناب محمد جواد حجّتی کرمانی در دفاع از کودتای ننگین‏ 28 مرداد 1332 سوال می‏کند:

«اگر کودتای 28 مرداد رخ نمی‏داد،دولت مصدق با یک کودتای‏ سرخ سرنگون نمی‏شد؟این سوال را هنوز کسی پاسخ نداده است،اما من در ذهن خود از همان زمان تاکنون بیش‏تر بدین جهت گرایش دارم‏ که پاسخ این سوال مثبت است،یعنی من بر این باورم که در اواخر حکومت مصدق حزب توده به دلیل کشف سازمان مسلح نظامی حزب‏ توده در سال‏های بعد،داشت از داخل ارتش مسلح می‏شد تا قدرت را در ایران قبضه کند».(نقل از شماره‏ی 111 روزنامه‏ی جامعه،مورخ 22 تیر 77)

و این درستی تشخیص جمعیت آزادی مردم ایران را از ارزیابی‏ نیروهای موجود غیر دولتی آن روز به خوبی نشان می‏دهد.دقت‏ بفرمایید بعد از 45 سال سرهنگ غلام رضا نجاتی در صفحه‏ی 49 جلد دوم مصدق،سال‏های مبارزه و مقاومت،با تحقیقی که انجام‏ داده است،می‏نویسد:«حزب توده‏ی ایران به رغم در اختیار داشتن‏ منابع اطلاعاتی متعدد در سازمان‏های اداری،ستادی،یگان‏های رزمی‏ وابسته به شبکه‏ی وسیع سازمان نظامی حزب توده با صدها تن افسر و درجه‏دار جز انتشار بیانیه‏های هشداردهنده در مطبوعات اقدامی در مقابله با کودتا انجام نداد و افسرانی که در واحدهای نظامی و یگان‏های گارد سلطنتی بودند،دوش به دوش افسران کودتاچی فرامین‏ سرهنگ نصیری را اجرا کردند.

تصمیم‏گیری شورای سه نفره این بود که در حال حاضر نیروهای‏ مردمی که برای دفاع از دولت ملی خود دست از کارهای روزانه‏ی خود کشیده‏اند و تمام کارخانه‏های قزوین و هم‏چنین بازار و مدارس به حال‏ نیمه تعطیل درآمده است،به حال آماده باش در محل‏های خود حاضر باشند،بدون این‏که با نیروهای انتظامی و نظامی برخورد کنند که اگر در تهران مردم در مقابل کودتاچیان مقاومت کردند و نیاز به کمک‏ داشتند،به فاصله‏ی چند ساعت نیروها به آن‏ها ملحق شود.در ضمن‏ از اعضای رسمی جمعیت خواسته شد که هرکدام مایل باشند،به‏طور داوطلب برای انجام کارهای تبلیغاتی آمادگی خود را اعلام دارند و در مدت چند ساعت تعداد زیادی از اعضای رسمی جمعیت داوطلبی خود را اعلام داشته و قرار شد این داوطلبان در گروه‏های 3،5 و 7 نفری‏ در تمام سطح شهر با سخنرانی‏های موضعی و گفت‏وگو با اشخاص و شعارنویسی در خیابان‏ها و کوچه‏ها،نیروهای مردمی را به حال‏ آماده باش داشته باشند.بعد از سامان دادن کارها به این طریق شورای‏ سه نفره،ضمن نظارت بر کار گروه‏های گفته شده‏ی خود نیز یک گروه‏ 5 نفره تشکیل داده و مشغول کار شد و این گروه در روز 27 مرداد 32 در انجام ماموریت خود علاوه بر شعار نویسی به دیوارها در مقابل‏ فرمانداری،شهربانی و ژاندارمری در کف خیابان و بر روی سطح‏ آسفالت با درشت‏ترین‏ خط ممکن نوشتند: «فرار مشعشعانه‏ی‏ پسر خائن رضا خان را به‏ مردم ایران تبریک‏ می‏گوییم»،«شاه خائن‏ فراری باید دستگیر، محاکمه و اعدام شود».

من و مهدی‏ زواره‏ای که منزلمان از جلوی کلانتری دو رد می‏شد تا ساعت یک بعد از نیمه شب یا یک بامداد روز شوم 28 مرداد، مشغول نوشتن شعار بودیم و چون خواب ما گذشته بوده و از طرفی هوای قزوین هم در آن‏ شب و در ساعت یک صبح تقریبا خنک بود،من به مهدی زواره‏ای‏ پیشنهاد کردم،خوب است ما به جای این‏که به منزل‏هایمان برویم، یکی دو ساعتی که از شب باقی مانده،در باغ‏های اطراف شهر گردش‏ کنیم.او هم قبول کرد و ما در حال رفتن بودیم که یک گروه سه نفری‏ از جمعیت که عبارت بودند از:رحمانی،سلیمی و تبریزی به ما رسیده‏ و گفتند:ما هنوز هم ادامه می‏دهیم تا صبح شود و ما هم با آن‏ها خداحافظی کرده و به راه خود رفتیم.صبح روز 28 مرداد ساعت 30/7 صبح آقای جعفر خردمند،خبرنگار و نماینده‏ی روزنامه‏ی کیهان و باختر امروز در خیابان مرا دید و گفت:شب گذشته بین بچه‏های شما و پلیس درگیری شده و بچه‏ها زخمی و در بیمارستان بستری هستند. گفتم:چرا؟گفت:مشغول شعارنویسی بودند که با پلیس درگیر شدند. (معلوم شد پلیس در سر راه من و مهدی زواره‏ای کمین کرده بودند که‏ ما تصادفی از راه دیگر رفته بودیم.)من بلافاصله آدرس بیمارستان را گرفته و به خانه‏ی مهدی زواره‏ای رفته و به اتفاق هم رفتیم بیمارستان، دیدیم در یک سالن چند تخت خوابه،رحمانی و تبریزی با سر و صورت‏ و دست و پای باندپیچی شده خوابیده‏اند.چه‏گونگی واقعه را از آن‏ها جویا شدیم.دو نفر زخمی دیگری که آن‏ها هم باندپیچی شده و در روی تخت‏های مقابل این‏ها خوابیده بودند،نشان داده و گفتند:این‏ها ما را زدند و ما هم باطوم آن‏ها را گرفته و از خود دفاع کردیم.

من با شناسایی آن دو نفر پاسبان متوجه جریان پشت پرده‏ی کودتا شدم.گفتنی‏ست که حدودا از چهل روز پیش عده‏یی ناشناس به‏ مامورین شهربانی قزوین اضافه شدند که بعضی با لباس پلیس و بعضی‏ها هم با لباس شخصی.وقتی ما از گوشه و کنار جویا شدیم،به‏ ما گفتند که این‏ها پاسبان‏های تبعیدی هستند که در محل‏های‏ خودشان مرتکب خلاف‏های اداری شده‏اند؛لذا شهربانی کل،آن‏ها را به این‏جا تبعید کرده.تازه من متوجه شدم که این‏ها پاسبان تبعیدی‏ نیستند.بلکه رنجرهای تعلیم‏دیده‏یی هستند که از ماه‏ها پیش به‏ شهرستان‏های مختلفی که احتمال مقاومت مردم در مقابل کودتا می‏رفت،فرستاده‏اند و وقتی حدسم تبدیل به یقین شد که یکی از مسوولین بیمارستان گفت:آن دو نفر پاسبان آن‏چنان زخمی نیستند و طبق دستور باندپیچی و در کنار بچه‏های شما بستری شدند که‏ این‏ها را تحت نظر داشته باشند.البته می‏شود ترتیبی داد که بچه‏های‏ شما جداگانه به عنوان استفاده از دست‏شویی از سالن خارج شده و لباس‏های خود را از کسی که در راهرو منتظر آن‏هاست،تحویل گرفته‏ و از بیمارستان خارج شوند،بدون این‏که کسی متوجه شود و اتفاقات‏ بعدی را به خدا بسپاریم.به همین طریق عمل کردیم و بعد از ظهر همان روز اطلاع حاصل کردیم.بعد از ساعتی آن دو نفر مامور متوجه‏ رودست خوردن خود شده و چون اطمینان از پیروزی کودتا نداشتند، زیاد مزاحم کارکنان بیمارستان نشدند،فقط باندها را از دست و پای‏ خود باز کرده و رفته‏اند و از طرفی من و زواره‏ای که تا اندازه‏یی متوجه‏ وخامت اوضاع شده بودیم،پیش از هر کاری به محل کار آقای مرتضوی‏ صاحب امتیاز روزنامه رفته و او را در جریان گذاشته و از او خواستیم که‏ تا روشن شدن اوضاع در محل امنی مخفی شود و تک‏تک مسوولین‏ شناخته شده‏ی ارکان روزنامه و جمعیت همین سفارش را کردیم و خود ما دو نفر یعنی مهدی زواره‏ای و من تا هوا تاریک شود در خیابان‏ها ناظر جابه‏جایی نیروی پلیس بودیم.تقریبا ساعت 6 بعد از ظهر چندین‏ کامیون سرباز مسلح به فرماندهی چند افسر نظامی در مرکز شهر و در جاهای حساس مستقر شدند و ما دو نفر هم شب را در منزل یکی از دوستان غیر حزبی ماندیم و یکی از بچه‏های 15 و 16 ساله را برای‏ کسب اطلاع فرستادیم.تقریبا بعد از دو ساعت برگشت و گفت:خوب‏ شد شماها آمدید این‏جا.چند نفر از پاسبان‏های تبعیدی همراه عده‏یی‏ اراذل و اوباش کلوپ جمعیت و دفتر روزنامه را غارت کرده و درهم‏ ریختند و به خانه‏های شماها به اضافه‏ی خانه‏ی کلیه‏ی مسوولین‏ جمعیت هجوم برده و آن جاها که چند لحظه طول کشید تا در را باز کنند،از دیوار به داخل خانه ریختند و خوشبختانه هیچ کدام از مسوولین‏ در خانه‏های خودشان نبودند و تا به حال گیر نیافتاده‏اند و کسی‏ نمی‏داند کجا هستند.

من و زواره‏یی به هر ترتیب به تهران آمدیم که خود داستان‏ مفصلی دارد که تعریف آن را به فرصتی دیگر موکول می‏کنم.در تهران به فاصله‏ی چند روز نهضت مقاومت ملی تشکیل شد که ما هم‏ فعالیت خود را در نهضت مقاومت ملی متمرکز کردیم و در مسیر مبارزات آزادی‏بخش مردم ایران فعالیت داشتیم و شاید اگر خدا بخواهد در فرصتی دیگر خاطرات بعد از کودتای ننگین 28 مرداد 32 تا انقلاب شکوهمند 22 بهمن 57 را تقدیم خوانندگان نمایم.جا دارد در همین‏جا به تمامی شیرزنان و شیرمردانی که تحت نام دانشجویان‏ پیرو خط امام به تلافی 25 سال به گروگان گرفتن تمامی مردم ایران و غارت اموال کشور عزیزمان،عده‏یی جاسوس را به گروگان گرفتند، دست مریزاد بگوییم و اولین شرط هر نوع مراوده‏یی با امریکا را عذرخواهی رسمی دولت‏مردان امریکا از مردم ایران و تأدیه‏ی غرامت‏ به ملت ستم‏دیده و غارت شده‏ی کشورمان بدانیم.

تلگراف از همدان به دکتر مصدق

زنده‏یاد مفتون همدانی

تلگراف!از جانب مفتون برو پیش مصدق‏ عرض کن:ای آن‏که ما را شهره در افواه کردی‏ تا رییس دولت و ملت شدی،با فرّ یزدان‏ اختر ایرانیان را آفتاب و ماه کردی‏ پیش ایران،انگلستان را درآوردی به زانو شیر را،با دست ملت،کم‏تر از روباه کردی‏ اولا،ملی نمودی نفت را،بر رغم اخوان‏ یوسف مصر ملاحت را برون از چاه کردی‏ از بستن قونسولگری‏های اجانب‏ خدمتی بر دولت و بر ملت آگاه کردی‏ شرکت غاصب به ما بس ظلم‏ها می‏کرد ز اول‏ جمله را با«خلع ید»پاداش و بادافراه کردی‏ ثانیا،در مجلس لاهه،دو جلسه با دلائل‏ رفتی و آن مردم هشیار را آگاه کردی‏ هر زمان از بهر استعمار،خوابی تازه دیدی‏ هر طرف بر جیش استثمار سدّ راه کردی‏ با سیاست خوب راندی دشمن ما را ز ایران‏ از سر ما دست ظلم اجنبی کوتاه کردی‏ انگلستان را به‏جای خود نشاندی در اروپا کوه تمکین را ز وقر خویش پرّ کاه کردی‏ زین چنین اقدام‏های پربها بر خلق ایران‏ خویش را تا هستی و هستیم،ملّت‏خواه کردی‏ آن‏چه می‏بایست ما را،نگذریم از حق،نمودی‏ و آن‏چه می‏شایست ما را،أشهد باللّه کردی‏ نام نیک خویش را سرلوحه‏ی تاریخ ایران‏ ملّتی را درجهان دارای عزّ و جاه کردی‏ چون قوام السلطنه می‏کرد سیر قهقهرایی‏ عرض اندام تقابل در برش ناگاه کردی‏ بست توپ و تانگ ملّت را به ملّت،قتلگاهی‏ ساخت در تهران،تو هی نظّاره و هی آه کردی‏ آروزمند است ملّت تا ببیند قاتلین را طرد از ایران به لطف و یاری اللّه کردی‏ عذر خواهد بنده مفتون زین عرضه‏ی تلگرافی‏ خاک خود را پیش ایرانی زیارتگاه کردی